

تأثیرات اقبال از مولانا ♦

محمد ریاض *

آن فریدون جهان معنوی بس بود برهان ذاتش مثنوی
من چه گویم وصف آن عالی جناب نیست پیغمبر، ولی دارد کتاب
(جامی)

من نمی گویم که آن عالی جناب هست پیغمبر، ولی دارد کتاب
مثنوی او چون قرآن مُدِل هادی بعضی و بعضی را مُضِل
(شیخ بهایی عاملی)

اقبال به توصیفات و تتبعات کم نظیر مولانا جلال الدین محمد مولوی (م: ۶۷۲ ه) و مثنوی شریف وی پرداخته است. مولوی را در سایر کشورهای جهان «رومی» می نامند و در آثار اقبال هم او همچنین مذکور است، و نیز به القاب پیر روم، پیر رومی، آخوند روم، مرشد روم، مرشد رومی و پیر حق پرست و غیره. رومی، صاحب مثنوی و دیوان کبیر (دیوان شمس) و فیه مافیه و مکاتیب عرفانی از بزرگترین شاعران عرفانی فارسی، بلکه یکی از اجلّه شعرا و نویسندگان متفکر انگشت شمار جهان است. به نظر اقبال، رومی تنها مرشد زمان خود نبود، بلکه مردم این عصر و اعصار آتیه هم به راهنمایی این متکلم و متفکر اسلامی نیاز دارند. در این سیاق او رومی را پیر و مرشد تلقی می نماید و خودش را به عنوان مرید و شاگرد معنوی وی ذکر می کند.

♦ برگرفته از کتاب اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گو، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، پاکستان، ۱۳۹۷/ه ۱۹۷۷ م، ص ۶۱-۳۸.
* استاد و پژوهشگر زبان فارسی - پاکستان.

مطالعه و توصیف آثار رومی در شبه قاره از اواخر قرن هفتم هجری تاکنون ادامه داشته و از قرن یازدهم هجری به بعد نویسندگان متعدّد شروح مفصّل مثنوی شریف را هم نگاشته‌اند. در میان شروح به زبان فارسی، لطایف‌المعنوی و لطایف‌اللغات هر دو نوشته عبداللطیف عباسی (م: ۱۰۴۸ هـ)، حلّ مثنوی نوشته شاه افضل اله‌آبادی (تألیف ۱۱۰۴ هـ)، مخزن‌الاسرار نوشته ولی محمد اکبرآبادی (م: ۱۱۴۹ هـ)، شرح مثنوی مولانای روم تألیف حاج عمادالله تهانوی ثمّ مکّی (قرن سیزدهم هجری) و شرح بحرالعلوم نوشته عبدالعلی محمد لکهنوی ملقب به بحرالعلوم (م: ۱۲۳۵ هـ) درخور توجه است. در زبان‌های اردو و پنجابی و سنّدی و کشمیری و غیره تراجم و شرح‌های مثنوی و منظوم مثنوی شریف به فراوانی دیده می‌شود، ولی بازتاب فکر و فنّ رومی در آثار اقبال کاملاً بی‌سابقه و بی‌بدیل است. توجه اقبال به اشعار فکرائنگیز مثنوی و دیوان کبیر مبذول مانده و او از ابیات آن‌ها به برداشت‌های فلسفی و علمی پرداخته است. سوانح مولانای روم نوشته شبلی نعمانی (م: ۱۳۳۲ هـ/۱۹۱۴ م) که ترجمه فارسی^۱ آن از دیرباز در ایران متداول است، نخستین بار رومی را به عنوان یک متکلم متفکر معرفی کرده بود، ولی معرفی و توصیف اقبال از رومی، عمق و توسعه زیاد دارد و در واقع زحمات اقبال، محققین و نویسندگان تازه‌ای را در این قرن^۲ به رومی‌خوانی و رومی‌شناسی متوجه نموده است. ملک‌الشعراء محمد تقی بهار (م: ۱۳۳۰ هـ ش) عصر حاضر را عصر اقبال، نامیده بود یعنی عصری که در آن افکار اقبال لاهوری جهانگیر و عالم سیر است:

عصر حاضر خاصه اقبال گشت واحدی کز صد هزاران برگذشت
شاعران گشتند جیش تار و مار وین مبارز کرد کار صد هزار
هیکیلی گشت از سخن‌گویی به‌پا گفت: «کل الصید فی جوف الفرا»
عالم از حجت نمی‌ماند تهی فرق باشد از ورم تا فربهی^۳

۱. از انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۰ هـ ش. (مترجم سید محمد تقی فخرداعی گیلانی؛ م: ۱۳۴۳ هـ ش).
۲. دو ماهی «ادب» کابل اوت تا نوامبر ۱۹۶۶ م (دوباره در نشریه معارف اسلامی سازمان اوقاف تهران، شماره ۵، بهار ۱۳۴۷ هـ ش/۱۹۶۸ م)، مقاله خانم دکتر آن‌ماری شیمیل آلمانی "تأثیر مولوی در ادبیات شرق و غرب".
۳. اقبال در نظر ایرانیان (اردو) نوشته دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی، اقبال آکادمی، کراچی، پاکستان، ۱۹۵۷ م، ص ۲-۴۱.

ولی خود اقبال به «رومی این عصر بودن» افتخار دارد. نظر وی این است که همان‌طوری که رومی در سده هفتم هجری به‌ردّ عقلیات و اثبات ایمانیات پرداخته بود، در عصر حاضر این‌چنین کار را در مقابل ماده دوستی و افرنگ مآبی خود او انجام داده است:

چو رومی در حرم دادم اذان، من از او آموختم اسرار جان، من
به‌دور فتنه عصر کهن او به‌دور فتنه عصر روان، من^۱

مولوی‌شناس نامی، روانشاد استاد بدیع‌الزمان فروزانفر (م: ۱۳۴۹ هـ ش) هم در سخنرانی روز اقبال در تهران (تالار وزارت فرهنگ و هنر، ۲۱ اردیبهشت سال ۱۳۴۷ هـ ش) فرموده بود:

«اقبال لاهوری تجلی روح مولوی بوده که در این عصر طلوع نموده است»^۲.

اقبال در ابیات متعدّد خود به‌فعالیّت‌های رومی گونه‌اش اشاره می‌نماید و مردم جهان را به‌مطالعه آثار رومی و خودش دعوت عام می‌دهد:

بیا که من ز خم پیر روم آوردم می سخن که جوان تر ز باده عنبی‌ست^۳

*

شرار جسته‌ای گیر از درونم که من مانند رومی گرم خونم^۴

*

وقت است که بگشایم میخانه رومی، باز پیران حرم دیدم در صحن کلیسا مست^۵

اقبال به‌ویژه به‌جوانان مسلمان توصیه می‌کند که از آثار رومی، هنر «رقص روح» را یاد بگیرند. به‌نظر وی رومی «رقص روح» را یاد داده بود، ولی عده‌ای به‌غلط تنها

۱. ارمغان حجاز، در کلیات اشعار فارسی مولانای اقبال لاهوری، مقدمه احمد سروش، انتشارات سنایی، تهران، چاپ دوم ۱۳۵۲ هـ ش، ص ۴۵۱.

۲. مجله سه‌ماهی «اقبال ریویو» کراچی، آوریل ۱۹۶۹ م؛ مجله «پاکستان» (نشریه سفارت پاکستان)، خرداد ۱۳۴۷ هـ ش، چاپ انتشارات وحید، ص ۱۱. (نقل متن در مجله اول به‌وسیله نگارنده).

۳. کلیات فارسی اقبال، ص ۲۵۱.

۴. همان، ص ۱۷۷.

۵. همان، ص ۴۲۶.

به رقص بدن متوجّه مانده‌اند. «رقص روح»^۱ اصطلاح عرفانی ویژه اقبال است تا شخص خودشناس بر رذایل چیره گردد:

پیر رومی را رفیق راه ساز	تا خدا بخشد تو را سوز و گداز
زان که رومی مغز را داند ز پوست	پای او محکم فتد در کوی دوست
شرح او کردند و او را کس ندید	معنی او چون غزال از ما رمید
رقص تن از حرف او آموختند	چشم را از رقص جان بردوختند
رقص تن در گردش آرد خاک را	رقص جان برهم زند افلاک را
علم و حکم از رقص جان آید به دست	هم زمین، هم آسمان آید به دست ^۲

توصیفات رومی

توصیفات و مدایح رومی در اشعار و نوشته‌های اقبال فراوان است و این نویسنده فقط با اشاره‌ای به زبده مطالب اکتفا می‌کند. اقبال در موارد مختلف مطالعات و بررسی‌های متفکرانه خود به یاد نبوغ رومی می‌افتد و فکر و فن وی را می‌ستاید.

مثنوی اسرار خودی تحسین اثر مستقل شعر فارسی اقبال است که فلسفه خودی یا خودشناسی وی را به نحو کامل عرضه نمود (چاپ ۱۹۱۵ م). نظر به تلقین عرفان ذات که در آثار رومی است، اقبال فکر مخصوص خودش را توصیه و القای رومی می‌نامد و مدعی است که رومی در یک رویایی به‌وی گفته بود که برای بیداری مسلمانان و مردم مغلوب جهان درس خودی و خودشناسی را پیشنهاد نماید:

باز بر خوانم ز فیض پیر روم	دفتر سربسته اسرار علوم
پیر رومی خاک را اکسیر کرد	از غبارم جلوه‌ها تعمیر کرد
شب دل من مایل فریاد بود	خامشی از «یاربم» آباد بود
روی خود بنمود پیر حق سرشت	کو به حرف پهلوی قرآن نوشت

۱. در کتاب ضرب کلیم (کلیات اردو، ارجاع ۹، ص ۵۹۶) گفته است:

خم و پیچ‌های رقص بدن را به اروپاییان بسپارید چون ضرب کلیم الهی در رقص روح مضمّن است. پاداش رقص بدن، تشنگی کام و دهن است، ولی نتیجه رقص روح درویشی حقیقی و شاهنشاهی معنوی است (ترجمه).

۲. کلیات فارسی اقبال، ص ۳۸۷.

گفت ای دیوانه ارباب عشق جرعه‌ای گیر از شراب ناب عشق
 فاش گو اسرار پیر می فروش موج می شو، کسوت مینا بیوش
 زین سخن آتش به پیراهن شدم مثل نی هنگامه آبستن شدم
 برگرفتم پرده از راز خودی و نمودم سرّ اعجاز خودی^۱

قسمت دیگر مثنوی مذکور فوق، رموز بی‌خودی (انتشار اول ۱۹۱۸ م) با بیت زیر رومی آغاز می‌پذیرد:

جهد کن در بی‌خودی، خود را بیاب زودتر، والله اعلم بالصواب^۲

در مثنوی اول‌الذکر، اقبال واقعه تحول زندگانی رومی را، در نتیجه ملاقات با شمس‌الدین تبریزی (م: ۶۴۵ هـ)، بیان نموده می‌فرماید که علم و دانش با سوز دل تکامل می‌یابد. عقل و دانش ظاهری مرتبه حیرت و تردید و تشکیک است و سوز قلب مقام عرفان و ایقان:

آتشی افروز از خاشاک خویش شعله تعمیر کن از خاک خویش
 علم مسلم کامل از سوز دل است معنی اسلام، ترک آفل است
 چون ز بند «آفل» ابراهیم رست در میان شعله‌ها نیکو نشست

در وهله‌های مختلف بیان، اشعار زیر رومی در دو مثنوی مزبور فوق اقبال تضمین گردیده است:

هرکسی از ظنّ خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من
 خوش تر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران
 نکته‌ها چون تیغ پولاد است تیز گر نمی‌فهمی ز پیش ما گریز
 مسکن یار است و شهر شاه من پیش عاشق این بود حبّ وطن
 نور حق را کسی نجوید زاد و بود خلعت حق را چه حاجت تار و پود؟^۳

۱. اشاره به بیت‌های جامی: مثنوی مولوی معنوی هست قرآن در زبان پهلوی:

من چه گویم وصف آن عالی جناب نیست پیغمبر، ولی دارد کتاب

۲. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۱۸.

۳. همان، بالترتیب ۱: ۶، ۱۳۶، ۶۹۱، ۳: ۳۸۷، ۴: ۱۰۳۹ (کلیات فارسی اقبال، ص ۵۳، ۳۸، ۶۰، ۴۱۵، ۱۱۰).

در دیباچه اردوی کتاب فارسی پیام مشرق خود (انتشار نخست ۱۹۲۳ م)، اقبال به مناقب العارفین نوشته شمس‌الدین محمد افلاکی (م: ۷۶۰ ه) ارج می‌نهد و در پیشکش کتاب یک بیت معنوی را این‌چنین نقل می‌نماید:

مرشد رومی، حکیم پاک زاد سرّ مرگ و زندگی بر ما گشاد
«هر هلاک اّمّت پیشین که بود ز آن که بر جندل گمان بردند عود»

در بانگ درا، دیوان اوّل اشعار اردوی شاعر (چاپ نخست ۱۹۲۴ م) بازتاب اشعار رومی کم است:

همچو نی از نیستان خود حکایت می‌کنم

بشنو ای گل، از جدایی‌ها شکایت می‌کنم^۱

*

گفت رومی هر بنای کهنه کآبادان کنند می‌ندانی اوّل آن بنیاد را ویران کنند؟^۲
در زبور عجم (طبع اوّل ۱۹۲۷ م)، اقبال مباهات می‌کند که اگرچه نیاکانش از برهمنان هندو بودند (تیره سپرو) ولی خود او رازدان عرفای نامی اسلام مانند شمس‌الدین تبریز و مولانا جلال‌الدین رومی است:

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی‌بینی برهمن‌زادهٔ رمز آشنای روم و تبریز است
کتاب زیر بحث اقبال، دو مثنوی هم به‌ضمیمه دارد: گلشن راز جدید و بندگی‌نامه.
در مثنوی اخیر اقبال ضمن بحث پیرامون اهمّیت معانی بلند در نوشته‌ها دو شعر زیر رومی را با توصیف ویژه‌ای تضمین می‌نماید:

راز معنی مرشد رومی گشود فکر من بر آستانش در سجود
«معنی آن باشد که بستاند تو را بی‌نیاز از نقش گرداند تو را
معنی آن نبود که کور و کر کند مرد را بر نقش عاشق تر کند»^۳

۱. اشاره به بیت آغازی مثنوی معنوی؛ کلیات اردو اقبال (بانگ درا)، ص ۱۳۱.

۲. کلیات اردوی اقبال (بانگ درا)، ص ۲۶۳؛ اشاره به بیت مثنوی معنوی، ص ۴: ۲۳۵۰.

هر بنای کهنه که آبادان کنند اوّل آن بنیاد را ویران کنند

۳. مثنوی معنوی، بیت ۲: ۲۱-۷۲۰.

در همین سیاق مصرع رومی دیده می‌شود که اقبال در موردی دیگر^۱ هم به تضمین آن پرداخته است:

می‌شناسی؟ در سرود است آن مقام «کاندرو بی‌حرف می‌روید کلام»^۲

جاویدنامه (چاپ نخست ۱۹۳۲ م)، به سبک «کمدی الهی» دانته ایتالیایی (م: ۱۳۲۱ م) مسافرتی ادبی اقبال به عوالم افلاک است و در سایر وهله‌های مسافرت تخیلی شاعر، رومی رفیق و راهنمای اوست. در لابلای بیانات مختلف اقبال به توصیفات جالب فکر و مقام رومی نیز توجه نموده است:

رومی آن عشق و محبت را دلیل تشنه کامان را کلامش سلسبیل

پیر روم آن صاحب «ذکر جمیل» ضرب او را سطوت ضرب خلیل

پیر رومی آن امام راستان آشنای هر مقام راستان...

اقبال چون خیلی به توصیف رومی می‌پرداخت، یکی از دوستان اروپایی به‌وی نامۀ نوشت که آیا رومی برای این زمان هم پیغامی داده است؟ اقبال جواب می‌دهد که دعوت «عشق» از طرف رومی برای همه اعصار است و پیغام رومی این است که تن‌پرستان این زمان به تقاضاهای روح و ایمان هم توجهی نمایند و از زندگانی بی‌هدف و مقصود بپرهیزند:

که نباید خورد و خور همچون آهوانه در ختن چر ارغوان

هرکه گاه وجو خورد قربان شود هرکه نور حق خورد، قرآن شود^۳

در همین کتاب منظومه غرّای «پیر و مرید» دیده می‌شود که در آن مرید هندی (اقبال) سؤالاتی مطرح می‌کند و برای جواب‌های این همه مسائل روز به ابیات رومی (پیر رومی) که همگی از مثنوی معنوی است، توجه می‌نماید. توضیح همه سؤال‌ها و جواب‌ها در این مختصر نمی‌گنجد، ولی در برخی از موارد اشاراتی عرضه نموده‌ایم. این منظومه در دو زبان است (اردو و فارسی) ولی نگارنده اشعار سؤال اقبال را هم کسوت شعر فارسی پوشانده است.

۱. کلیات اشعار فارسی اقبال، ص ۳۵۵.

۲. مصرع نخست بیت رومی چنین است: ای خدا جان را تو بنما آن مقام (۱: ۳۰۹۲).

۳. مثنوی معنوی، بیت ۵: ۲۴۷۳ و ۲۴۷۸.

سؤال اوّل اقبال این است که علوم و فنون عصر حاضر به چه علت مردم را از دین بیزار می‌نماید؟ جواب رومی این است که دانش ماده دوست و دنیاخواه همین نتایج را به بار می‌آرد:

مرید : جاری است از چشم بینا جوی خون کز علوم تازه دین زار و زیون
پیر : علم را برتن زنی ماری بود علم را بر دل زنی یاری بود
سؤال و جواب دوم طنزی است بر فهم و ذوق موسیقی اروپاییان چه ساز و آواز غربی تن را به رقص می‌آرد و روح را به فساد می‌کشاند:

مرید : ای امام عاشقان دردمند یاد دارم از تو این حرف بلند
«خشک مغز و خشک تار و خشک پوست از کجا می‌آید این آواز دوست؟»
دور حاضر مست چنگ و بی‌سرور بی‌ثبات و بی‌یقین و بی‌حضور
کی خبر او را که این آواز چه؟ دوست که آن دوست را آواز چه؟
آه، روپا^۱ با فروغ و تابناک نغمه او را می‌کشاند سوی خاک^۲
پیر : بر سماع راست هرکس چیز نیست طعمه هر مرغکی انجیر نیست
سؤال سوم هم مربوط است به بی‌یقینی و اضطراب درونی پس از فراگرفتن علوم و فنون افرنگی و رومی معتقد بوده است که علم و دانش را باید به اصالت قرین کرد (و برای مسلمانان اصالت تعلیمات اساسی اسلامی مهم است):

مرید : خوانده‌ام اندر علوم شرق و غرب روح را باقی هنوز آن درد و کرب
پیر : دست هر ناهل بیمار کند سوی مادر آ که تیمارت کند
چند سؤال و جواب بعدی نیازی به توضیح ندارد:
مرید : ای نگاه تو دهد دل را گشاد باز گو از نکته امر جهاد
پیر : نقش حق را هم به امر حق شکن بر زجاج دوست سنگ دوست زن
مرید : شد نگاه خاوران مسحور غرب بهتر از حور بهشتی حور غرب
پیر : ظاهر نقره گر اسپید است و نو دست و جامه هم سیه گردد از او
مرید : آه، در مکتب جوان گرم خون ساحر افرنگ را صید زیون
پیر : مرغ پر نارسته چون پرن شود طعمه هر گربه دران شود

۱. اروپا.

۲. این بیت در مثنوی معنوی دیده نمی‌شود.

مرید : تا کجا آویزش دین وطن؟ جو هر جان شد مقدّم یا بدن؟

پیر : قلب پهلو می‌زند با زر به شب انتظار روز می دارد ذهب

اقبال از رومی می‌پرسد که مقام انسان را در این جهان بیان نماید. (احترام و وسعت انسانی یکی از موضوعات دلپذیر رومی و اقبال هردو است). جواب یک‌بیتی رومی این است که اگرچه ظاهر بنیه انسان ضعیف می‌نماید، ولی وسعت و عمق قوای وی بی‌حصر و حساب است و در واقع این «جهان اصغر»، «جهان اکبر» (کاینات) را دربرگیرد:

مرید : ده مرا از سِرِّ آدم آگهی ذره خاک مرا کن چون مهی

پیر : ظاهرش را پشه‌ای آرد به چرخ باطنش آمد محیط هفت چرخ

بعدی مربوط به همین مضمون است. پیداست که هردو شاعر عقیده داشته‌اند که عشق و نظر بر عقل و خبر رجحان دارد و حقایق عالی به وسیله عشق (اشراق قلب) دست می‌دهد و نه تنها به واسطه عقل (دانش ظاهری):

مرید : خاک با نور تو شد روشن بصر غایت آدم خبر است یا نظر؟

پیر : آدمی دید است، باقی پوست است دید آن باشد که دید دوست است

در دیوان سوم اردوی او که موسوم به ضرب‌کلیم (چاپ نخست ۱۹۳۶ م) است، اقبال ضمن توصیف مقام رومی^۱ مردم صاحب دل جهان را به صورت زیر خطاب می‌کند (اشعار اردو را به فارسی درآورده‌ام) و به توصیه مطالعه آثار عارف بزرگ می‌پردازد:

”چشم نیم باز تو هنوز غلط‌بین است و وجود تو هنوز برایت راز سربسته است.

هنوز نیاز تو ناآشنای ناز است، نماز تو هنوز از شأن اقامه خالی است و ساز تار

وجود «خودی» تو هنوز گسسته است - علّت اشتباهات و نابه‌سامانی‌های تو این

است که تو هنوز به نغمه رومی پی نبرده‌ای.“

کتاب ارمغان حجاز اقبال چند ماه بعد از درگذشت وی در اواخر سال ۱۹۳۸ میلادی در لاهور انتشار یافت. تقریباً دو سوم اوّل این کتاب در صورت ترانه‌ها به فارسی است و مابقی به اردو. عنوان ده ترانه (دویتی) وی «رومی» است. همه این

۱. کلیات اردوی اقبال، ص ۵۸۳.

اشعار حاکی توصیف فکر رومی است و ضمناً شامل بیان شاعر که خود وی جزو شعرای عارف مانند سنایی و عطار و رومی قرار دارد:

می روشن ز تاک من فروریخت خوشا مردی که در دامانم آویخت
نصیب از آتشی دارم که اول سنایی از دل رومی برانگیخت

دویتی اقبال که در آن خرد را رومی این عصر نامد، قبلاً نقل گردید. در موردی دیگر او به خداوند مناجات می‌کند که از جذبات و عواطف سنایی و رومی و امیر خسرو برخوردار گردد:

عطا کن شور رومی، سوز خسرو عطا کن صدق و اخلاص سنایی
چنان با بندگی در ساختم من نگیرم گر مرا بخشی خدایی

اقبال مؤید فقر و تصوف است، ولی آن‌گونه تصوفی را مورد تأیید قرار می‌دهد که سربلندی و غیرت و استقلال مسلمانان را تأمین نماید و چون گفتار رومی فقر و تصوف مورد پسند وی را دربردارد، او به مسلمانان توصیه می‌نماید که درویشی را از وی یاد بگیرند:

ز رومی گیر اسرار فقیری که آن فقر است محسود امیری
حذر از فقر و درویشی که از وی رسیدی بر مقام سر بزیری

تبتعات و استقبالات رومی

همه مثنوی‌های اقبال (به جز یکی) در بحر مثنوی شریف نوشته شده است (مثنوی گلشن راز جدید وی به استقبال گلشن راز شیخ محمود شبستری (م: ۷۲۰ هـ) است و در همان بحر است و شاعر در آن‌ها تا حدی سبک رومی را هم دنبال می‌نماید. در بعضی از موارد اقبال مضامین رومی را در قالب الفاظ دیگر بیان می‌نماید و در مواردی از کلمات رومی هم استفاده می‌نماید، مانند اشعار زیر:

رومی: هر خیالی را خیالی می‌خورد فکر هم بر فکر دیگر می‌چرد^۱
اقبال: زیر گردون آدم، آدم را خورد ملتئی بر ملتئی دیگر چرد^۲

۱. مثنوی معنوی، بیت ۵: ۷۲۹.

۲. کلیات اشعار فارسی اقبال، جاویدنامه، ص ۳۵۹.

رومی: آن که شیران را کند روبه مزاج احتیاج است، احتیاج است، احتیاج^۱
 اقبال: حاجت را مجبور مردان آزاد سازد مر حاجت شیران را روباه^۲
 از این گذشته در زمینه غزل هم علی‌الظاهر اقبال از رومی استقبال نموده است.
 لهجه ده‌ها غزل مستانه و وجدآور اقبال^۳ صبغه غزلیات رومی را دارد ولی در غزلیاتی
 که مطالع آن‌ها نقل می‌گردد، تأثیرات اقبال از مولانا از نظر وزن کاملاً مشهود است.
 (غزلیات اقبال از پیام مشرق و زبور عجم اوست):

رومی: من مست و تو دیوانه ما را که برد خانه؟ صد بار تو را گفتم کم ده دو سه پیمان
 اقبال: فرقی نه نهد عاشق در کعبه و بتخانه این جلوت جانانه، آن خلوت جانانه
 رومی: اگر دل از غم دنیا خدا توانی کرد نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد
 اقبال: درون لاله گذر چون صبا توانی کرد به یک نفس گره غنچه وا توانی کرد
 رومی: ای شادی آن روزی کز راه تو باز آیی در روزن جان تابی، چون ماه به بالایی
 اقبال: این گنبد مینایی، این پستی و بالایی در شد به دل عاشق با این همه پهنایی
 رومی: ای یار مقام دل، پیش دل او کم زن زخمی که زنی بر ما مردانه و محکم زن
 اقبال: با نشئه درویشی، در ساز و دمامد زن

چون پخته شدی، خود را بر سلطنت جم زن

رومی: پرده‌برداری حیات و جان جان افزای من

غمگسار و همنشین و مونس شب‌های من

اقبال: شعله در آغوش دارد عشق بی‌پروای من

برنخیزد یک شرار از حکمت نازای من

۱. مثنوی معنوی، بیت ۴: ۱۴۸۸.

۲. کلیات اردوی اقبال، ص ۶۲۸.

۳. مثلاً غزلیات با مطلع‌های زیر:

صورت نپرستم من، بتخانه شکستم من
 فرقی نه نهد عاشق در کعبه و بتخانه
 بر جهان دل من تاختش را نگرید
 لاله این چمن آلوده رنگ است هنوز
 آن سیل سبک سیرم، هر بند گسستم من
 این جلوت جانانه، آن خلوت جانانه
 گشتن و سوختن و ساختنش را نگرید
 سیر از دست مینداز که جنگ است هنوز

۴. غزل به این مطلع با سنایی غزنوی هم منسوب است.

رومی: هر نفسی می‌رسد بانگ وی از چپ و راست
 ما به فلک می‌رویم عزم تماشا کراست؟
 اقبال: گریه ما بی‌اثر، ناله ما نارساست
 حاصل این سوز و ساز، یک دل خونین نواست

روابط فکری و معنوی

در موضوعات و افکار متعدد رومی او اقبال یک‌نواختی یا لافل نزدیک^۱ به چشم می‌خورد، ولی روابط معنوی هر دو بیشتر در عناوین زیر منوط به نظر می‌آید: احترام و بزرگداشت انسان، آزادی انسان در سرنوشت‌سازی، رجحان عشق بر عقل، سخت‌کوشی و خودشناسی (خودی‌شناسی در اصلاح اقبال).

رومی و اقبال هر دو معتقدند که زبده و عصاره جهان آفرینش «انسان» است و باید به تکامل فردی و جامعه‌ای انسانی توجه داشت. «انسان کامل» در نظر آنان حضرت رسول اسلام^(ص) است و به متابعت وی آدم به تکامل و تعالی نزدیک می‌شود. رومی به تلاش انسان کامل عصر توجه دارد و اقبال هم با وی هم عقیده است و حتی می‌فرماید که خالق کاینات هم ناظر انسان‌هاست، به ویژه «انسان کامل» که حکم روح کاینات دارد، مورد توجه حضرت باری هم است:

رومی:	دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر	کز دیو و دود ملولم و انسانم آرزوست
	زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت	شیر خدا و رستم دستان آرزوست
	گفتم که یافت می‌نشود جسته‌ایم ما	گفت آن که یافت می‌نشود، آنم آرزوست
اقبال:	ما از خدای گمشده‌ایم، او به جستجوست	چون ما نیازمند و گرفتارم آرزوست
	نوای عشق را ساز است آدم	گشاید راز و خود راز است آدم
	جهان او آفرید این خوبتر ساخت	مگر با ایزد انباز است آدم؟
	گدای جلوه رفتی بر سر طور	که جان تو ز خود نامحرمی هست
	قدم در جستجوی آدمی زن	خدا هم در تلاش آدمی هست ^۲

۱. رجوع شود به ماهنامه دانش، تهران، (ص ۱۹۴-۲۰۴)، دی‌ماه ۱۳۲۹ ه.ش، مقاله «هنر و مردم» از دکتر خواجه

عبدالحمید عرفانی و ماهنامه هنر و مردم، شماره ۱۵۲ خرداد ۱۳۵۴ ه.ش، ص ۳-۱۱، مقاله دکتر خ.ب. نسیم.

۲. کلیات اشعار فارسی و مولانای اقبال، ص ۱۴۴، ۱۹۴ و ۱۹۸.

هر دو عقیده داشتند که «قدر» به حقیقت نزدیک تر است و «جبر» نظر دون همّتان و کاهلان است. مسأله آزادی سرنوشت انسانی در آثار رومی و اقبال به فراوانی دیده می‌شود، و نقل شواهدی زیاد از حوصله گفتار کوتاه بیرون است ولی چند اشعار را می‌توان ارائه داد:

رومی:	جبر باشد پرّ و بال کاملان	جبر هم زندان و بند کاهلان...
اقبال:	بال بازان را سوی سلطان برد	بال زاغان را به گورستان برد ^۱
	جبر، دین مرد صاحب همّت است	جبر مردان از کمال قوّت است
	پخته مردی پخته تر گردد ز جبر	جبر مرد خام را آغوش قبر
	جبر خالد عالمی برهم زند	جبر ما بیخ و بُن ما بر کند
	کار مردان است تسلیم و رضا	بر ضعیفان راست ناید این قبا
	مرد مؤمن با خدا دارد نیاز	«با تو ما سازیم، تو با ما بساز» ^۲

*

چنین فرموده سلطان بدر است	که ایمان در میان جبر و قدر است
ز جبر او حدیثی در میان نیست	که جان بی فطرت آزاد جان نیست
شیخون بر جهان کیف و کم زد	ز مجبوری به مختاری قدم زد ^۳

اقبال حتی عقیده تازه‌ای عرض داده که سرنوشت‌ها هم متعدّد و غیرمعین و قابل تغییر و دیگرگونی است:

گر ز یک تقدیر خون گردد جگر	خواه از حق حکم تقدیری دگر
تو اگر تقدیر نو خواهی رواست	ز آن که تقدیرات حق لانتهاست
رمز باریکش به حرفی مضمّر است	تو اگر دیگر شوی، او دیگر است
خاک شو اندر هوا سازد تو را	سنگ شو بر شیشه اندازد تو را
شبمی؟ افتندگی تقدیر توست	قلزمی؟ پابندگی تقدیر توست ^۴

۱. مثنوی معنوی، بیت ۶: ۱۴۴۲ و ۱۴۴۴.

۲. کلیات فارسی اقبال، ص ۲۳۸.

۳. همان، ص ۷۱-۱۷۰.

۴. همان، ص ۳۳۰.

موضوع «عشق و محبت» (و تعبیرات گوناگون آن) و برتری آن بر تعقل و تفلسف یکی از موضوعات مفصل رومی و اقبال است و هزارها بیت و صدها بیان دلپذیر آنان پیرامون همین مضمون مشهود است...